

آقای محمد قوچانی، سردبیر هفته نامه ی "شهر وندامروز"، سوار بر موجی که توصیه ی سه سال پیش "یکی از محافظه کاران سرشناس ایران"، خطاب به "یکی از روزنامه های اصلاح طلب تهران"، به راه انداخته و گویا اکنون پس از سه سال در مسیر حرکت خود به آقای قوچانی رسیده و او را برگردیده ی خویش نشانیده، بر آن شده است که "به جای این همه در پوستین محافظه کاران افتادن، اندکی هم در نقد چپگرایی بنویسد" که با ورمندان به آن گویا "دانشگاه های ایران را در دست گرفته اند و نه از چپ دینی - که از چپ مارکسیستی - دفاع می کنند و نه فقط با راست مذهبی - که با راست لیبرالی - هم مخالف اند"؛ او به تازگی دریافته است که گرچه راستگرایان لیبرال "با نظام دینی مخالف اند، اما حداقل به اندیشه ی دینی پایبندند" و "اکنون زمان آن فرارسیده است که محافظه کاران و لیبرال ها، دست کم در نقد کمونیست ها متحد شوند". امروز، آقای قوچانی در سرمقاله اش مکان آن روزی خود را با شان امروزی آن محافظه کار سرشناس جا به جا کرده و نه تنها زمان را مناسب عمل به توصیه ی او یافته است، بلکه او و "حکومتی" را که "مقام عالی رتبه اش برای بزرگداشت ارستو چه گوارا در ایران پیام می فرستد و چریک های مسلمان را با آن چریک کمونیست قیاس می کند و دانشگاه های ایران را میزبان فرزندان چه گوارا می سازد و التقاطی جدید را رهبری می کند"، به چالش می گیرد. آقای قوچانی در پایان سرمقاله نیز از آن محافظه کار سرشناس همچنان با آن مقام عالی رتبه ی دولت {بخوان "حکومت" { فعلی خواسته است که "این بار مانع تکرار فاجعه شوند و التقاط جدید را در نطفه خفه کنند که خیر دنیا و آخرت ایران مان در آن است.

آیا آقای قوچانی و آن آقای محافظه کار سرشناس از این حقیقت آگاه نیستند که می توان پیرو دین دولتی و دولت دینی بود یا نبود؟ اگر پیروانیم بی هوده دم از لیبرالیسم می زنیم و آن را با گرایش چپ مقایسه می کنیم؛ اگر هم نیستیم و آرمان فرد را مفهومی مرتبط با دنیای درون معرفی می کنیم، پس چه چگونه برتری دارندگان آرمان دینی از دریچه ی نگاه خویش و ضرورت اتحاد بر پایه اعتقادات مذهبی مان را مهم می شماریم؟ در این سرمقاله، آقای قوچانی فراموش کرده است که: کسی که خود "التقاط جدید را رهبری می کند"، نمی تواند همان "التقاط" را در نطفه خفه کند. ممکن است انسان های بی غرض و عدالت خواهی یافته شوند که پس از سال ها مبارزه و صیقل خوردن پندار و کردارشان، وبدون این که تمایلی به موج سواری داشته باشند و بخواهند خودشان را، با آن مشاوران سیصد میلیارد تومانی شان، با رییس جمهوران چهارهزار تومانی مقایسه کنند، به این نتیجه برسند که حالا دیگر وقت آن است که گذشته شان را بدرود گویند و راهی نو در پیش بگیرند، اما از آن دولتمردانی که آقای قوچانی به ویژگی های شان اشاره کرده است، بعید می دانم که به توصیه ی سیاسی او، یعنی همان "در نطفه خفه کردن التقاط جدیدی که خود آن را رهبری می کنند" تن دهند و دست به چنین خودکشی سیاسی ای که سال ها تلاش شان را برای دستیابی به قدرت نقش بر آب خواهد کرد دست یازند.

2. آقای قوچانی، بنا به عادت همیشگی همفکران سیاسی اش که گهگاه به خلق واژه های نوو تعریف نشده ای مانند "دمکراسی دینی" و در کنار آن چند نوع دمکراسی دیگر - که بر پایه ی نقد و نظر خود او در این مقاله، مفاهیمی التقاطی است - دست می زنند تا بدین وسیله معنی دار بودن مفهوم دمکراسی دینی را به اثبات برسانند، در این مقاله به خلق واژه های نو و تعریف نشده ای مانند مارکسیست - مائوئیست، مارکسیست - تروتسکیست و... پرداخته است که معلوم نیست میوه ی کدام درخت است. لازم به یاد آوری است که خود پیروان ماتسه تون نیز از اندیشه ی او نه به نام مارکسیسم - مائوئیسم، بلکه به نام مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ی مائوتسه تون یاد می کردند؛ آقای قوچانی در این جا فرصت زحمت دادن به خود در روشن کردن این گونه مفاهیم و تعبیر خود از آن ها را نیز پیدانکرده است.

3. آقای قوچانی در سرمقاله اش، بدون این که لنینیسم را، به تعبیر خود کمونیست ها، گام بعدی مارکسیسم در سیر اندیشه ی چپ و مکمل آن، یعنی مارکسیسم دوران "امپریالیسم، به مثابه ی بالا ترین مرحله ی سرمایه داری" به حساب آورد و آن را انطباق خلاق اندیشه های مارکس و انگلس در شرایط ویژه ی دوران پایانی روسیه ی تزاری و پس از تاسیس کشور شوراهای بشناساند، آن را مفهومی هم ارز با مائوئیسم و تروتسکیسم قلمداد می کند؛ مفهومی که هیچ کمونیستی با هیچ نحله ی فکری در سراسر جهان آن را باور ندارد. او، در عین حال هیچ تلاشی در اثبات حقانیت این مفاهیم و تعبیر خود از آن ها نمی کند.

بی تردید مارکسیسم بدین سبب پدید نیامد که تنها در کلاس های درس تدریس شود با این که بر روی صفحه های کاغذ بماند. و به همین دلیل نیز بود که پایه گذاران آن به گونه ای خلاق از انقلاب های زمانه ی خویش و روند تکوین آن ها آگاه بودند و در کمون پاریس، به سان نخستین بازوی اجرایی و تبلور اراده ی طبقه ی کارگر جهانی شرکت داشتند؛ اما روند پویش جامعه ی انسانی چنین ایجاب می کند که در هر زمان حرکت دگرگون ساز انسان شکل و محتوای خاص آن زمان را به خود بگیرد. آقای قوچانی خود به خوبی می داند که آن چه اندیشه ی لنین در تاریخ 7 اکتبر {17 نوامبر به تاریخ نو} 1917 در اتحاد جماهیر شوروی سنگ بنای آن شد، در مدت 74 سال بعد از آن بخش عمده ای از جهان را مجذوب خود ساخت و بروز دگرگونی های اجتماعی شگرفی را در بسیاری از کشورها که حتی برخی از آن ها به راه رشد سوسیالیستی نیز گام ننهاندند در پی داشت. جنبش های ملی ضدامپریالیستی و استقلال طلبانه ی در پرتو انقلاب بزرگ اکتبر در شماری از کشورهایی که راه رشد غیر سرمایه داری و حتی گاه سرمایه داری ملی را در پیش گرفتند شکل گرفت.

4. بر همین اساس است که آقای قوچانی تنها نام کسانی چون دکتر تقی ارانی، احسان طبری و ایرج اسکندری را در شمار مارکسیست های باسواد و نظریه پردازان و مترجمان مارکسیم قرار داده و خواسته یا ناخواسته از کنار نام بزرگ مردانی چون محمد پورهرمزبان، فرج اله میزانی { جوانشیر }، امیر هوشنگ ناظمی { نیک آیین }، رحمان ها تقی { مهرگان } { به مثابه ی شارحان

نامدار مارکسیسم در ایران { و دیگران گذشته است . بگذریم از این که ژوزف جوکا شویلی {استالین}، مائوتسه تون و سپس ارنستو چه گوارا، رژه دبره و کسان دیگری از این دست نیز ، به نوبه ی خود ، و با عمل انقلابی خود ، صرف نظر از برخی اشتباهات جدی خویش، دیرزمانی چراغ راه جنبش انقلابی و چریکی در بخش های بزرگی از اور-اسیا، افریقا و امریکای لاتین بودند. نسل بعدی کمونیست های ایران ، به رهبری نخبگان اندیشگی جنبش فدایی : بیژن جزنی، مسعود احمدزاده، امیر پرویزپویان ، و درنحله ی دیگری از تفکر چپ : مصطفی شجاعیان ، بر حرکت چپ در ایران تا ثیر گذاشتند . اینان خود به طور عمده شارحان اندیشه های رژه دبره و ارنستو چه گوارا بودند و به راه ایشان گام نهادند. اگر چه نمی توان اندیشه های استالین، مانو، انورخوجه ، تیتو، چه گوارا و دبره را گام هایی نو در تکمیل نظری مارکسیسم - لنینیسم و آرمان جهانی سوسیالیسم علمی شناخت ، اما بی تردید اینان در تا ثیرگذاری جهانی دیرپای نحله های اندیشگی خویش نقشی بسزا ایفا کردند.

بدون این که بخواهم انقلاب بهمن، به سان انقلاب همه ی مردم زحمتکش کشورمان را از آن نحله ی اندیشگی ویژه ای بشمارم، این نکته را به آقای قوچانی که به احتمال نزدیک به یقین روز های انقلاب را، دست کم با درک مستقیم از آن، پشت سر نگذاشته است یاد آورمی شوم که در روز های انقلاب بهمن همه روزه شعار انبوهی از نیروهای چپ که در محوطه ی دانشگاه تجمع می کردند و سپس با شعارهای چپ، مانند " ایران را سراسر سیاهکل می کنیم از آن جا به سوی مرکز شهر به راهپیمایی می پرداختند و در روز قیام نیز ایشان در همین شرایط به دریای خروشان مردم پیوستند و به همراه آنان به سوی نیروی هوایی، میدان ارک، باغ شاه، عشرت آباد ، و دیگر مراکز استراتژیک شهر تهران سرازیر شدند و بی هیچ تردید نیروی محرک اثربخش انقلاب مردم از کار در آمدند.

هدفم از این شرح تفصیلی، اثبات کامل درستی آن چه در آن روزها رخ داد ، به سان نتیجه ی اقدام نیرو های چپ در ایران نیست که آن را مستقل از تکاپوی بیش از یک قرن و نیم همه ی نیروهای دمکراتیک کشورمان، به ویژه همه ی نیروهای سوسیالیستی و دمکراتیک، اعم از پیروان سوسیالیسم علمی در نزدیک به سه چهارم از سده ی بیستم میلادی، از جمله سوسیالیسم واقعی در تمامیت آن ، و نیز باور مندان به دین نمی بینم. هدف ام از این بحث اشاره به پتانسیل نیرومند انقلابی نیروهای چپ در سراسر جهان از دیرباز و تا ثیری است که در روند دگرگونی های تاریخ ساز آن داشته اند.

اکنون ببینیم که آیا این پتانسیل عظیم انقلابی چپ و اثربخشی آن تنها به دلیل وجود گروه هایی از نیرو های حزبی و تشکیلاتی سازمان یافته شکل گرفته است و می گیرد یا این که وجود تضاد ها در مقیاس ملی و بین المللی ، از جمله تضاد کار و سرمایه، فقر و ثروت، شمال و جنوب ، استقلال با انواع استعمار، امپریالیست ها و ملل تحت سلطه و سیطره ی امپراتوری جهانی سرمایه و... نیز عوامل اثرگذار در شکل گیری و تشدید آن بوده است؟ آقای قوچانی و همفکران اش، شاید

دست کم این سخن رهبر عقیدتی جامعه شان را شنیده باشند که " دولت با کفر بر جامی ماند، اما با ستم نمی ماند . " نمی دانم و اگر هم بدانم این دانش با تردید بسیار همراه است که ایشان جامعه ی کنونی ما را جامعه ی عدل علی به حساب آورند و بر این باور باشند که دیگر تلاشی برای رسیدن به چنین ناکجاآبادی لازم نیست؛ من پیش از این نمونه هایی از جامعه ای که ما و ایشان اکنون در آن زندگی می کنیم آورده ام و در لابه لای صفحه های مطبوعات کشور، از جمله در نوشته های خود آقای قوچانی می توان نمونه های بسیار دیگری از آن یافت. اگر چنین نیازی هست- که هست- چه کسانی باید و می توانند این راه را تا به آخر بروند؟ کسانی که تا مگر استخوان شان به دیگر ایجادگران این شرایط بغرنج در جامعه ی بستم دیده ی ما وابسته است و ذره ای گرایش به را د- یکا لیسیم، به معنی عدالت خواهانه ی واژه، را به سان التقاط از نوع بد آن محکوم می کنند و بسیاری از آنان تا کنون در آزمون وظیفه ی دشوار تاریخی شان در تامین جامعه ی عادلانه ناکام مانده اند؟ یا کسانی که بر خواسته ها و حقوق شهروندی شان تا به آخر ایستاده اند و تا رسیدن به پایان راه خط قرمزی نمی شناسند و چیزی برای از دست دادن در این روند تاریخ ساز ندارند؟ به گمان من تن سپردن به حکم تاریخ و پیوند یافتن با مردم و آرزوها و حقوق شان برای کسانی که صادقانه در راه تا مین دمکراسی تلاش می ورزند تنها راه تامین اتحاد میان همه ی اقل شمار محروم نگاه داشته شده ی مردم ایران و هوا خواهان راستین آنان است که چنین نیروهایی در میان نیرو های چپگرا، از جمله و به ویژه پیروان سوسیالیسم علمی، کم نیستند.

5. بی تردید در هر جا که ستم و بی عدالتی حاکم باشد، مبارزه برای دفع آن نیز هست.

الف. آقای قوچانی گرایش به چپ را در دانشگاه ها می بیند، اما بدون این که بکوشد علل آن را پیکاری کند، شمشیر خود را علیه دانشجویان چپگرای از رو می بندد و از دولتیان می خواهد که جریان عدالت خواهانه ی مشهود در جامعه را که بخشی از آن در جنبش چپ دانشگاه تبلور یافته است، به سان " التقاط جدید" در نطفه خفه کنند و مانع پیشرفت آن شوند. آقای قوچانی بدین سان می خواهد بگوید " عدالت جویی موقوف، سنت را دریابید. "

ب. به کار کشیدن برخی از عناصر چپ در زمان شاه، مانند نیک خواه، جعفریان و دیگران راکه نام های بسیار دیگری را هم، نه به دلیل خوشامد آقای قوچانی و هم فکران اش، بلکه تنها به خاطر بیان حقیقت، می توان بر آن افزود، به تصویر می کشد؛ اما کنشگران سیاسی- اجتماعی آن روز به خوبی می دانند که آن چه شاه و نظام او با برخی از عناصر چپگرا انجام دادند، نه برای پیاده کردن اندیشه های چپگرایانه شان بلکه، جذب مردم با اعلام همکاری این چهره ها و به واقع پیاده کردن توصیه های اکید جان اف کندی؛ رییس جمهور وقت امریکا به سان یک دمکرات اصلاح طلب بود که دکتر علی امینی، عنصر هوادار سرشناس خود را در مقابل شاه علم کرده و شاه را تهدید کرده بود که اگر به انجام اصلاحات مورد نظر او نپردازد علی امینی حاضر به انجام این اقدام است. علی امینی بار دیگر نیز، پیش از درگرفتن شعله های انقلاب بهمین گفت: " باید سی و سه در صد امکانات را به مردم بدهیم تا آنان شصت و شش درصد باقی مانده را برای خودمان بگذارند؛ اما روند تحولات جامعه آن چنان که او می خواست و می گفت پیش نرفت. آقای قوچانی چون آن زمان را نزیسته است، نمی داند که مردم و نخبگان آن زمان خواسته ی شاه برای جازدن

گرایش های اصلاحی رییس جمهور جان اف کندی به جای گرایش چپ، با جذب برخی از عناصر سرخورده از جنبش چپ را باور نمی کردند و این جذب شدگان به نظام شاهنشاهی را نمایندگان تفکر چپ در جامعه به شمار نمی آوردند.

آقای قوچانی می کوشد تا برخی دیدگاه های اصلاحی عناصر اندیشه ورزتر حاکمیت را که ما می اند به سان سویاپ اطمینانی مبانی اندیشگی آن را ازگزند حوادث دنیای متلاطم امروز که مجدانه دموکراسی و حقوق بشر را پیام مبارزاتی خویش قرار داده است مصون نگه دارند، به سان نفوذ عناصر چپ در ارکان نظام جا بزند و حتی این گرایش اصلاحی را نیز به صورت گرایش به التقاط با اندیشه ی چپ بیاوراند و حتی برخی "علمای اندیشمند تر را که می کوشند تا روزنه ی امیدی را بر مردم بگشایند در شمار گروندگان به این التقاط نو به حساب آورد که من همان اصل ریشه ای

پیشگفته را ، صرف نظر از شاخ و برگ های توضیحی آن، در این مورد صادق می دانم. اعدام ، زندانی کردن، آزار و اذیت، اخراج از کار و تبعید هزاران مبارز کمونیست باور - مند به تامین سختگیرانه ی عدالت اجتماعی در هر دو نظام، صرف نظر از حاکم بودن دیکتاتوری، یا شرایط اصلاحات تحت نفوذ دیکتاتوری، را که چنین فرمانهای نو به نوبه برای برخورد با چپگرایان صادر می کنند یادآور می شوم.

ت. نمی توان این حقیقت را از نظر دور داشت که همه ی آن چه آقای قوچانی به نام گرایش به چپ و التقاط از آن نام می برد ، قطره ای از دریای اقدام هایی است که برای تامین شرایط ملی - دموکراتیک و عدالت اجتماعی در کشورمان، به سان ضرورتی قرن ها به تعویق افتاده، می توان انجام داد و نیز مصداق همان سخنی است که از علی امینی نقل کردم؛

6. آقای قوچانی در این سرمقاله به دو نوع التقاط : طبیعی و خوب، و خائنانه و بد اشاره کرده است. نمونه ی التقاط طبیعی و خوب از دریچه ی نگاه او در بند در پی آمده به نقل از نوشته ی خود او آمده است:

" التقاط، اگر چه در لغت معنایی نکوهیده دارد، اما در عمل فرایندی طبیعی است. هیچ فرهنگ و تفکر نابی در جهان دیده نشده است. فرهنگ های پیشرفته ی بشری محصول التقاط های تاریخی اند. چنان که تمدن ایران باستان در عصر اشکانیان از التقاط فرهنگ ایران و یونان و تمدن اسلامی از التقاط فرهنگ ایران و عرب پدید آمد { توجه کنید که تمدنی از التقاط دو فرهنگ پدید آمده است } . فلسفه ی اسلامی باز تولید و بازسازی فلسفه ی یونانی بود و تمدن اروپا بر آمده از فرهنگ مسیحی { باز همان طور } و فرهنگ یونانی - رومی."

او سپس نمونه ی التقاط خائنانه و بد را بدین سان بیان کرده است:

" اما آن چه التقاط را در زبان سیاسی امروز ایران مذموم می سازد، دست بردن در مبانی و سنت ها و تصرف در آن ها و تلاش برای بازگرداندن معانی آن ها به مطالبات اخیر انسان هاست . اگر گریز از داد و ستد فرهنگ ها به انجماد و جمود فکری منتهی می شود ، اگر ناب گرایی به بنیادگرایی می انجامد، التقاط به معنی اخیر آن به خیانت به سنت ، خطا در فهم متن و انحراف از راه حقیقت منتهی می شود و این همان جفایی بود که در نیم قرن اخیر در حق سنت ملی و دینی ایران

شد. التقاط به عنوان جنبشی که در هم آمیختن مفاهیم، جویده جویده ساختن موضوعات و ادغام ارزش ها در زمره ی اصول آن است کار را به جایی رساند که اتهام مارکسیسم اسلامی از صورت ابزار سرکوب به واقعیتی عینی تبدیل شود. " و در جایی دیگر نوشته است: "... دیگر خطا هم در حق اسلام و هم در حق مارکس در آمیختن این دو جهان متفاوت با یکدیگر بود."

در این جا از آقای قوچانی می پرسیم: " آیا این دو نوع التقاط را تعریف خاصی از یکدیگر متمایز می کند یا تنها دیدگاه آن محافظه کار سرشناس و هم اندیشان اش در این تفکیک سهیم بوده است؟ مگر ممکن است التقاطی هم وجود داشته باشد که در آن گذر از مرز " سنت ها " ، " در هم آمیختن مفاهیم " ، " جویده جویده ساختن موضوعات " و " ادغام ارزش ها " وجود نداشته باشد؟ و آن جا که آقای قوچانی سخن از " خطا در فهم متن " و " انحراف از راه حقیقت " سخن می گوید، از کجا می داند که طرح مسائل مورد نظرش به " خطا " انجام شده و حاصل آن انحراف از راه حقیقت بوده است. آقای قوچانی از حقیقت چه تعبیری دارد وقتی که درباره ی انحراف از راه آن سخن می گوید؟ آیا از نگاه او حقیقت در سنت ها نهفته است که با این التقاط از دیدگاه او مخدوش می شود؟ آیا در مارکسیسم می توان حقیقت را باز یافت؟ پاسخ آقای قوچانی به این پرسش بی تردید منفی است. در التقاط جدید از زاویه ی نگاه قوچانی هم که بی تردید انحراف از راه حقیقت و نه خود حقیقت نهفته است. پس آن چه از متن آقای قوچانی برمی آید، درست همان چیزی است که آن محافظه کار سرشناس می خواهد، یعنی همان حفظ سنت با چنگ و دندان و جلوگیری از " در هم آمیختن مفاهیم " و " ادغام ارزش ها " ؛ و در این صورت آقای قوچانی ناچار می شود شرح دهد که فرق میان " در نطفه خفه کردن التقاط جدید " و آن مفهومی که او به عنوان " گریز از دادوستد فرهنگ ها " و " ناب گرایی " از آن نام می برد و معتقد است که " به انجماد { و جمود } فکری " و " بنیادگرایی { بخوان بنیان گرایی } " می انجامد چیست؟ یا تفاوت موجود، مثلا میان التقاط حاصل از " در هم آمیختن تمدن ایران و عرب " و تجلی آن به صورت " فرهنگ اسلامی " از یک سو، و التقاط جدید، مثلا از برخورد دو آیین " ناهمگن " اسلام و مارکسیسم در شرایط امروزی از سوی دیگر، از نظر او کدام است؟ آیا التقاط به طور طبیعی میان دو عنصر همگن امکان پذیر است یا این که الزاما باید دو عنصر التقاط { بخوان: " نهاد " و " برابر نهاد " به تعبیر مارکسیسم } باید عناصری ناهمگن باشند؟ این همه پرسش هایی است که آقای قوچانی در گردنه ی دشواری که ناخواسته به آن در غلتیده است باید آن ها را پاسخ گوید.

سرانجام آقای قوچانی می گوید: "... التقاط جدید تنها حرکتی سیاسی است که برای سرکوب کردن حریف بستری را برای حریفان اصلی خود مهیا می کند که بازنده ی اصلی در نهایت خود او خواهد بود. نفوذ اندیشه های کمونیستی از نوع استالینی آن در دانشگاه های ایران خطری نیست که صادق ترین اصول گرایان و سنت گرایان از آن نگران نباشند و این خطرواقعا وجود دارد. هنگامی که دولت همه ی اهداف خود را در اقتصاد و آن هم اقتصاد معیشتی خلاصه می کند، هنگامی که فردیت انسان ها را نادیده می گیرد و تنها با جمعیت سخن می گوید، هنگامی که برادران مدرن و مسلمان خود را در ترکیه و عراق، همان آزادی خواهان مومن و مسلمان را و

می گذاریم و از آمریکای لاتین دوست می گیریم و هر سال به دیدن هوگو چاوز و لوی مورالس می رویم و میزبان فرزندان چه گوارا در ایران می شویم و برای بزرگ داشت چریکی که نسبتی با ملت و فرهنگ ما ندارد پیام می فرستیم آیا انتظاری جز احیای چپ گرایی در ایران باید داشته باشیم؟

در همین چند سطر سخن آقای قوچانی چه بسا مفاهیم عمیق و معنی دار نهفته است ولی افسوس من از این است که همه ی این سخنان برای افراد کم سواد و کم آگاهی روشن نیست و آقای قوچانی باید برای خواننده روشن تر بگوید که:

الف. روی سخن اش در عبارت: " سر کوب کردن حریف" و " حریفان اصلی که التقاط جدید برای آن ها بستر فراهم می کند" با چه کسانی است؟ آن چه من از این حریف و حریفان به دشواری و پس از مدتی تفکر در می یا بم این است که گروه نخست لیبرال های درون حاکمیت و اصلاح طلبان و گروه دوم مارکسیست ها هستند. من از این شارح شرمگین حقایق که دیدگاه اش را در باره ی این دو نوع حریف که باید نام شان را حریفان خودی و ناخودی یا به عبارت دیگر حریفان هم اندیش و دگراندیش می نهاد در لفافه بیان می کند می پرسم که همین آقایان حریفان خودی دست کم در 16 سال حکومت خود چه گلی به سراصالت فرد آقای قوچانی زدند که حالا او آن ها را در کفه ی ترازوی قیاس با حریفان ناخودی که تاکنون در ایران یک روز هم بر سر قدرت نبوده اند و تاریخچه ی زندگی شان جز خون و اسارت و رنج و حرمان نبوده است قرار می دهد؟ آقای قوچانی از تهدید منافع چه کس یا کسانی وحشت دارد؟ و بر این باور است که التقاط جدید در این " سودا " کدام سرمایه را خواهد باخت؟ آیا او بر این باور است که جناح های اصلاح طلب و اصولگرای این حاکمیت باید تا ابد قدرت را میان خود دست به دست کنند و همواره از افتادن آن به دست دیگر اقشار مردم کشورمان، به ویژه اقشار و طبقات زحمتکش محروم نگه داشته شده بپرهیزند؟ آیا عرف اجتماعی و آیین دولتمداری، آن چنان که آقای قوچانی و هم اندیشان اش می انگارند، موضوعی ازلی و ابدی است که هیچ کس در هیچ شرایطی نباید در آن تردید روا دارد و گرنه باید صدای او در نطفه خفه شود؟ آیا هراس آقای قوچانی از این که در جامعه ی متکثری مانند ایران، کمونیست ها سهم شیر را برای خود بخواهند و قصد تسخیر یک جانبه ی قدرت را داشته باشند نامنتقی نیست، آن هم در شرایطی که مبنا ی حقیقی و دولت مدارانه ی آن در مقیاس جهانی عینیت ندارد؟ همه ی این پرسش ها در خور توجه آقای قوچانی و همه ی هم اندیشان او و کسانی است که مقاله ی مورد بحث ما را در " شهروند امروز " هفته ی سوم مهر خوانده اند.

ب: شاید بتوان گفت و این سخن آقای قوچانی نیز درست باشد که " دولت اهداف خود را در اقتصاد، اما نه " در اقتصاد معیشتی " خلاصه می کند. " اقتصادی که دولت اهداف اش را در آن خلاصه کرده است، اقتصاد بوروازی دیوان سالار و از پی آن اقتصاد دلال صفت بازاری است نه اقتصاد سوسیالیستی، آنچنان که آقای قوچانی سعی در بیان آن دارد و نه اقتصاد معیشتی یا " خود مصرفی " که مخصوص جوامع اشتراکی اولیه است و نمونه هایی از آن نیز در جوامع عقب افتاده

ی روستایی امروز می مشاهده می شود که هنوز تولید کالایی در آن ها مرسوم نشده است. و همین اقتصاد دلال صفت و تک پایه است که شرایط بخرنج توزیع ناعادلانه ی ثروت ها و درآمدها، تزریق نا روشمند و کلان مقیاس نقد ینگی به میزان 1/45 تریلیون دلار، با پی آمد شکاف عظیم میان تهیدستان و صاحبان ثروت های نجومی، و نتیجه ی تورم رسمی اعلام شده ی 16 درصد و ورشکستگی اقتصاد تولیدی ملی و نیز اقتصاد وابسته- دلال صفت، به بهای واردات کلان و انحصاری مصنوعات و فراورده های کشاورزی و دامی و سیاست نا پایدار پولی- مالی را فراهم می آورد.

پ. ما بهتر است سمت وسوی کدامین برادران مسلمان و مدرن مان را در ترکیه یا عراق بگیریم که اکنون به سپس تشدید مسئله ی حزب کارگران کردستان ترکیه {پ پ کا} در آستانه ی درگیر شدن با یکدیگر قرار گرفته اند؟ و طرف عراقی به یمن حضور برادران مدرن و مسیحی ینگه دنیایی تا کنون در جنگ با آن برادران افزون بر هفتصد هزار نفر کشته داده است؟ همین برادران مدرن و مسلمان، در مجلس خود با اکثریت شیعه ی آن حق استخراج 35 ساله ی نفت عراق را به برادران مدرن و مسیحی کارتل بین المللی نفت واگذار کردند تا مبادا برادران مدرن و مسیحی ما در غرب، به ویژه در ایالات متحد امریکا در اندیشه ی نبود یا کمبود منابع نفتی خویش و محدودیت صدور نفت از کشورهای مهم صادر کننده ی نفت، از جمله ایران، ونزوئلا و کشور های نفتخیز خاورمیانه باشند و خمی به ابریشان بیاید؛ و در مقابل برادران مدرن و مسیحی امریکایی نیز در پارلمان دمکراتیک آن کشور برادر طرح جمهوری مدرن و مسلمان فدرال برادرشان، عراق، را به منظور شقه کردن آن کشور به سه بخش شیعه نشین، سنی نشین، و کرد نشین را به تصویب رسانند. اما همین فیدل کاسترو و ارنستوچه گوارا - که آقای قوچانی به عنوان شخصیت های دست چپ امریکای لاتین از آنان نام می برد از چیزی افزون بر پنجاه سال پیش بنای مستحکمی را درست

در کنار چشم ابر قدرت امریکای چنان بر روی دوش کارگران و زحمتکشان امریکای لاتین در افکندند که تا به امروز از گزند باد و باران در امان مانده و همزمان منبع الهام دیگر کشورهای امریکای لاتین در بنای جوامع شان نیز بوده است.

آقای قوچانی از حضور فرزندان فرزندان ارنستوچه گوارا، نماد جهانی مقاومت نابرابر در مقابل امپراتوری جهانی سرمایه، در دانشگاه های ایران و در میان دانشجویان کشورمان نگران است، اما شاید نمی داند که برخی از عناصر چپگرای ایران، درست به دلیل همین حضور در ایران و ایستادن در کنار اشخاصی مانند همان دولتمردانی که آقای قوچانی در این سرمقاله به طور ضمنی آنان را مخاطب قرار داده است و، علاوه بر آنان، آقای رحیم پورازغدی که سوابق درخشانی در برخورد با چپگرایان ایران دارد و مسوول بسیج دانشجویی و دیگران، این مهمانان را در معرض انتقاد قرار دادند و بر این باور تاکید ورزیدند که ایشان با قرار گرفتن در کنار چنین اشخاصی منش انقلابی و پیشینه ی مقاومت ملی و عدالت خواهانه ی خویش را فروکاسته اند. البته، موافقان این حضور نیز استدلال های ویژه ی خویش را دارند که در این مختصر جایی برای شرح این استدلال های مخالف و موافق نیست.

بگذریم . آقای قوچانی، عنصر اصلاح طلب دیروزو شخصیت سر شناس برخوردار از گرایش های لیبرالی، برای حفظ بقای خویش در شرایط دشوار کنونی یا تحت فشار شخصیت های محافظه کار سرشناس، به اردوی ایشان و اندیشه هایشان چراغ سبز نشان می دهد، اما نه او و نه هم اندیشان یا مشوقان اش در نوشتن چنین سرمقاله هایی نخواهند توانست تا ابد چوب لای چرخ تاریخ بگزارند و سد راه تشکیل صفوف متحد مردم برای استیفای حقوق شهروندی و انسانی از دیرباز معوق مانده ی خویش شوند. گذشت زمان سرانجام این حقیقت را که شاید به مذاق ایشان و برخی پامال کنندگان حقوق مردم خوش نیاید به اثبات خواهد رسانید.
در بیا بان گریه شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور

علی رضا جباری {آذرننگ}
{24/11/07}86/9/3

